

تأثیر بینش بر انگیزش در تربیت دینی و اخلاقی

<?xml encoding="UTF-8?">

مقدمه

در تاریخ اندیشه بشری، همواره این سؤال در ذهن متفکران و دانشمندان وجود داشته است که آگاهی انسان چه نقشی در بروز رفتار یا ایجاد انگیزه برای رفتار دارد؟ آیا علم انسان به خوبی و بدی، در برانگیختن او به سوی رفتار خوب و پرهیز از رفتار بد اخلاقی مؤثر است؟ اگر مؤثر است، آیا می توان گفت: بینش و آگاهی شرط کافی برای انگیزش انسان به سوی رفتار است، یا این که نیروی محرکه دیگری برای بروز رفتار لازم است؟ پاسخ های متفاوتی به این سؤال ها داده شده و دلایل و شواهد عقلی و تجربی نیز برای این پاسخ ها ارائه گردیده که بر اساس هر یک از آن ها روش های توصیه شده برای تربیت اخلاقی نیز متفاوت بوده است. در نوشتار حاضر، ضمن اشاره به دیدگاه های موجود در این زمینه و تأکید بر یکی از آن ها، نتایج کاربردی این دیدگاه و روش های پیشنهادی حاصل، در تربیت دینی و اخلاقی بررسی می گردد.

پیشینه بحث

در میان فیلسوفان و متفکران، سقراط و شاگرد او، افلاطون، نخستین کسانی بوده اند که به تأکید بر اهمیت دانایی و بینش در کسب فضیلت های اخلاقی شناخته شده اند. سقراط دانش را بنیاد هنر اخلاقی می شمرد و بر این باور بود که اگر آدمی حقیقت نیک و بد را بشناسد، به بدی نخواهد گرایید. «بد» کاری از روی نادانی است و کسی دانسته بد نمی کند. از این روست که برای سقراط، فلسفه حقیقی همانا «فلسفه اخلاق» است و بس. (1) آموزش بنیادی افلاطون نیز همچون استادش، سقراط، آن است که «هنر اخلاقی» نتیجه دانش و بینش است. آنچه سبب می شود که ثروت های معنوی، یعنی دادگری، جرأت و خویشتن داری همچنان که ثروت های مادی چنان که باید به کار روند، «دانایی» است. از این رو، اوج تربیت انسانی همانا رو کردن به فهم و شناسایی و برخورداری از دانش و بینش است. (2)

این اندیشه همچنان در طول تاریخ تاکنون رواج داشته و حتی در دوران معاصر، موضوع بررسی ها و تحقیقات تجربی قرار گرفته است. از جمله کسانی که در قرن اخیر به بررسی رابطه بینش اخلاقی و رفتار اخلاقی با روش تجربی پرداخته اند، کهلبرگ است. او از اولین کسانی بود که به تحقیق در این زمینه پرداخت، به گونه ای که پس از او تلاش هایی که برای برنامه ریزی به منظور بالابردن سطح رشد اجتماعی و اخلاقی افراد صورت گرفته، شدیداً متأثر از نظریه «رشد اخلاقی» کهلبرگ بوده است. (3) در این نظریه، به نوعی رابطه تقویت کنندگی بین رشد قضاوت اخلاقی و بروز رفتار اخلاقی اشاره شده است؛ یعنی رشد قضاوت و تفکر اخلاقی، که از مقوله شناخت و بینش است، احتمال بروز رفتار اخلاقی را افزایش می دهد. برای مثال، بزهکاران در مقایسه با افراد مطیع قانون، که از نظر تراز سنی و هوشی یکسان هستند، از لحاظ قضاوت اخلاقی در سطح پایین تری قرار دارند. (4) شواهد

دیگری نیز در کارهای او و کسانی که روی نظریه او کار کردند، بر همین نکته تأکید دارند. اگرچه در تحقیقاتی که در زمینه رابطه بین سطوح اخلاقی (طبق نظر کهلبرگ) و رفتار شخص در موقعیت های خاص (مثلاً، امکان تقلب در امتحان یا رفتار همراه با از خودگذشتگی) صورت گرفته ضرایب همبستگی به طور کلی در سطح پایینی بوده اند (5)، اما تفکر اخلاقی و رفتار اخلاقی مسلماً تا حدی باهم ارتباط دارند. براساس نتایج آزمونی کاربردی که توسط خود او در مورد زندانیان زن انجام شد، به نظر می رسد حساسیت نسبت به موضوعات اخلاقی و ارزش های برتر انسانی، در اثر سعی در بالا بردن سطح قضاوت اخلاقی بهبود می یابد. اما تغییرات عمده ای در سطوح تحول اخلاقی به چشم نمی خورد، و دیگر این که تغییر در کیفیت استدلال اخلاقی ضرورتاً موجب تغییر در رفتار اخلاقی نمی شود. (6) بنابراین، حاصل این گونه تحقیقات تجربی تاکنون گویای این مطلب بوده است که اگرچه تأثیر قطعی بین این دو ثابت نشده و لزوماً تغییر در شناخت و تفکر منجر به تغییر در رفتار اخلاقی و رشد آن نمی شود، اما مسلماً در همه موارد، بی تأثیر نیست و دست کم، مواردی می توان یافت که این تأثیر آشکار است؛ مثلاً به عقیده والتر میشل (Walter Mischel) موضوع خویشتن داری به طور چشم گیری متأثر از عوامل شناختی است. هر قدر تحولات شناختی کودکان نسبت به رفتارهای مطلوب بیش تر شود، شکیبایی آنان در برابر وسوسه ها بیش تر خواهد شد. (7) البته این مطلب با بروز رفتارهای مثبت اخلاقی متفاوت است.

رویکرد منابع دینی به بحث

آنچه از منابع دینی در این باره استنباط می شود، این است که علم به خوبی و بدی رفتار، شرط لازم برای بروز آگاهانه آن رفتار است، اما کافی نیست و متغیرهای غیرشناختی دیگری در بروز رفتار مؤثرند، به گونه ای که ممکن است در مواردی، همین مانند خواهش ها و امیال نفسانی تأثیر عوامل شناختی را خنثا کنند و سبب آن شوند که انسان به آنچه علم دارد، عمل نکند. از برخی آیات قرآن به روشنی می توان استفاده کرد که ممکن است کسی با وجود علم به آیات روشن الهی، آن ها را انکار کند و با پی روی از خواهش ها و امیال نفسانی، فریب وسوسه های شیطان را خورده، گم راه شود :

«و اتلّ علیهم نبأ الَّذي آتيناہ آیاتنا فانسلخ منها فأتبعه الشيطانُ فكانَ من الغاوین.» (اعراف : 175)؛ و خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت، آن گاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد. (8)

درباره قوم فرعون نیز آمده است که با داشتن یقین به حقانیت حضرت موسی⁷ و آیات الهی، از روی ظلم و تکبر، آن ها را انکار کردند : «و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم ظلما و علواً...» (نمل : 14)؛ و با آن که دل هایشان بدان یقین داشت از روی ظلم و تکبر آن را نکار کردند... .

اما با وجود این، مسلّم است که دعوت قرآن به مشاهده پدیده ها، تفکر در آیات آفاقی و انفسی و مطالعه احوال گذشتگان، که موجب افزایش علم است، در واقع، برای تقویت ایمان صورت گرفته و در نتیجه، دلیل روشنی بر ارتباط ایمان با علم و آگاهی است. هر قدر علم بیش تر باشد، زمینه برای تقویت ایمان بیش تر فراهم می شود... در قرآن آمده است : آنان که در علم ریشه دار و راسخند، به همه آیات ایمان می آورند :

«... والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کلّ من عند ربّنا...» (آل عمران : 7)؛ و ریشه داران در دانش می گویند : ما بدان ایمان آوردیم، همه (چه محکم و چه متشابه) از جانب پروردگار ماست... .

در آیه 21 سوره «سبأ» نیز به قابل جمع نبودن ایمان با شک اشاره شده است : «الّا لنعلم من یؤمن بالآخرة ممّن

هو منها في شكٍ؛ جز آن که کسی را که به آخرت ایمان دارد از کسی که درباره آن در تردید است بازشناسیم. و این به معنای آن است که ایمان بدون علم ممکن نیست؛ زیرا در این آیه، مؤمن در برابر شک قرار گرفته است. بنابراین، علم، هم شرط ایمان و هم زمینه حصول آن است.

همچنین از آیات قرآن می توان دریافت که ایمان همواره پس از آوردن کتاب، تلاوت آیات یا ارائه آن ها، که موجب افزایش علم است، مطرح می شود و هلاکت مردمان کافر جز پس از تلاوت آیات بر ایشان نبوده است : «و ما کان رُبُّکَ مهلک القري حتّٰی یبعث فی أُمّها رسولاً یتلوا علیهم آیاتنا...» (قصص : 5)؛ و پروردگار تو (هرگز) ویرانگر شهرها نبوده است تا (پیش تر) در مرکز آن ها پیامبری برانگیزد که آیات ما را بر ایشان بخواند... . دعوت انبیا همیشه همراه ارائه آیات و تلاوت کتاب بوده و ارائه آیات و تلاوت کتاب و دعوت به مشاهده نشانه های خداوند و تفکر در آن ها مسلماً موجب افزایش علم و ایجاد بینش است. اما تردیدی نیست که افزایش علم و ایجاد بینش نیز هدف اصلی انبیا نبوده، بلکه از این رو، که در افزایش ایمان تأثیر دارد، بر آن تأکید می شده است و بینش و علم در دعوت آن ها، همچون شرط لازمی برای ایمان آوردن بوده و چون ایمان نیز زمینه عمل و ملازم آن است و التزام به عمل را به همراه می آورد، در نتیجه، علم و بینش، شرط ایجاد انگیزه برای عمل به شمار رفته است. از این رو، آیات بالا می توانند شواهد خوبی باشند بر این که آگاهی و بینش در ایجاد انگیزه برای رفتار مؤثر است.

در آیه دیگری، خشیت از خداوند، خاص بندگان عالم او دانسته شده است :

«... اِنَّمَا یخشی الله من عباده العلماء.» (فاطر : 28)؛ از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می ترسند.

ترس و خشیت نیز یکی از مایه های اصلی انگیزه های دینی و اخلاقی است : «سَيَذَرُکَ من یخشی.» (اعلی : 10)؛ آن کس که ترسد به زوی عبرت گیرد.

بدین صورت، باز در قرآن تأثیر علم در ایجاد انگیزه مطرح می شود.

علامه طباطبائی قدس سره در مورد عوامل ازدیاد ایمان که نوعی گرایش عمده و آگاهانه است، نقش ازدیاد علم را یادآور شده، شدت و ضعف ایمان را به شدت و ضعف دو عامل (علم و التزام قلبی) می داند؛ زیرا «ایمان» عبارت است از : علم به چیزی با التزام به آن، یا عبارت است از : التزام به چیزی (که طبعاً این التزام مبتنی بر علم به آن چیز است.) در هر صورت، با تقویت یا تضعیف علم، ایمان نیز تقویت یا تضعیف خواهد شد. (9)

در روایات پیشوایان دین نیز بعضاً ضمن تأکید بر اهمیت و ارزشمندی علم، ویژگی ها و آثار آن بیان شده است؛ از جمله این که علم ریشه و منشأ هر خوبی، و جهل منشأ هر بدی دانسته شده است؛ مانند این حدیث از امام علی علیه السلام : «العلمُ اصلُ کلِّ خیر، الجهلُ اصلُ کلِّ شرٍّ.» (10)

یا در دو حدیث دیگر که هم ایشان فرموده اند : «العلم مصباحُ العقل.» (11) و «العلم افضلُ هدايةٍ»، (12) به خوبی نقش روشنگری و راه نمایی علم بیان شده است و شاید به همین سبب، آن را اصل و ریشه هر خوبی دانسته اند؛ زیرا عقل نیروی تشخیص خوبی از بدی است و علم و آگاهی می تواند چراغی در دست این نیروی درونی انسان باشد و آن را هدایت کند.

البته هر علمی را نمی توان روشنگر عقل و برترین هدایت دانست؛ زیرا مثلاً علم به کیفیت ساخت و ترکیبات شیمیایی یا چگونگی تولید اتموبیل و هواپیما، چگونه می تواند برترین هدایت و روشنگر عقل باشد؟ علمی که برترین هدایت شمرده شده عبارت است از : شناخت و نگرش درست به جهان هستی و مبدأ و منتهای آن، علم به راه درست زندگی و نیل به هدف های عالی انسان، و علم هایی از این دست. (13) چنین علم و بینشی است که

با تبیین جایگاه انسان در هستی و ابتدا و انتها و غایت زندگی او و فقر و نیاز ذاتی او به خداوند و هدایت های او، می تواند ارزش ها و هدف های برتر زندگی را به انسان بشناساند و زمینه را برای ایجاد انگیزه در او فراهم کند.

رابطه بینش و گرایش

تردیدی نیست که گرایش های انسان، مستلزم و نیازمند نوعی آگاهی و شعورند و آگاهی یکی از زمینه های وجود و نیرومندی گرایش است، هر قدر این آگاهی نسبت به متعلّق گرایش دقیق تر و جامع تر شود، زمینه برای قوّت گرایش در جهت مثبت یا منفی آن در مسیر کمال و سعادت انسان، وضوح بیش تری می یابد، که نتیجه آن نیز تقویت گرایش به سوی آن است؛ زیرا انسان طالب زیبایی ها و کمال سعادت خویش است.

در قرآن کریم، همه یا بسیاری از آیات، در جهت تقویت و رشد آگاهی های لازم و سوق دادن جهان بینی انسان به سمت بینش یکپارچه و منسجم توحیدی قرار دارد. شمار زیادی از آیات به توصیف و معرفی خدا و انسان، جهان، دنیا و آخرت، بهشت و جهنم، نبوّت و پیامبران الهی و تعلیمات آن ها و نیز ارزش ها و اهداف پرداخته اند. در آیه ای که به «آیه الكرسي» معروف است، بسیاری از این بینش ها را یکجا ارائه کرده :

«اللّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ.» (بقره : 255)؛ خداست که معبودی جز او نیست، زنده و برپا دارنده (پابرجا) است، نه خوابی سبک او را فرو می گیرد و نه خوابی گران، آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از آن اوست. کیست که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟ آنچه در پیش روی آنان و آنچه را در پشت سرشان است، می داند و به چیزی از علم او، جز به آنچه بخواهد، احاطه نمی یابند. کرسی او آسمان ها و زمین را در برگرفته و نگه داری آن ها بر او دشوار نیست، و اوست والای بزرگ.

در این آیه، صفاتی بزرگ و مطلق برای خداوند بیان شده و در ضمن، با ذکر رابطه تمام هستی با خداوند و علم خدا به هستی و علم موجودات در مقابل او و نکاتی دیگر، همه با نظم و ترکیبی خاص، نوعی جهان بینی ویژه و کل نگر به انسان ارائه داده اند. آیات دیگر نیز هر کدام به شکلی، چنین بینش هایی را برای انسان فراهم می کنند. (14)

البته شرط این که آثار این بینش ها در عمل بروز کند آن است که ایمان، تعهد و التزام به نتایج این بینش ها حاصل شود. برای کسی که پایین ترین درجه ایمان را داراست و حقانیت آیات قرآن را اجمالاً پذیرفته، این آگاهی ها و بینش های دقیق، تحریک کننده و برانگیزاننده خواهد بود؛ زیرا چنین کسی وقتی خود را در برابر چنین خدایی می بیند، حس بی نهایت طلبی و گرایش سیری ناپذیر او به کمال های مطلق، او را به سوی ایمان و تعهد بیش تر می کشاند. از همین جا، می توان راز تأثیر علم و بینش در ایجاد انگیزه را دریافت و نیز راز این همه تأکید بر تدبّر در آیات و سطحی نگذشتن از آن ها روشن می شود؛ زیرا تدبّر و اندیشه در بینش های ارائه شده در آیات، زوایای این بینش ها را آشکارتر کرده و به گونه روشن تری گم شده انسان را در این آیات به او نشان خواهد داد. بر اساس آنچه گذشت می توان گفت معرفت و بینش، از آن جهت که حجاب از چهره حقیقت برمی دارد و حقیقت، ذاتاً زیبا و مطلوب آدمی است، در نتیجه، عواطف و گرایش های انسان را به سوی خود جلب می کند و میل انسان نسبت به حقیقت، تحریک می شود و همین تحریک، سبب ایجاد انگیزه درونی نسبت به آن خواهد بود، ضمن آن که این تحریک عواطف زمینه ساز تعهد و التزام نسبت به حقیقت نیز خواهد شد. اما اگر امیال و

کشش های متضاد با میل به حقیقت در وجود انسان، فعال باشد، انگیزه های متضادی نیز ایجاد می کند و این دو انگیزه که یکی سازگار با حقیقت یاد شده است و دیگری متضاد با آن، در جدال با هم قرار می گیرند و هر کدام نیرومندتر باشد در این جدال پیروز خواهد شد.

بنابراین، بینش و معرفت در انگیزه و عمل انسان تأثیر می کند، به شرط آن بر امیال، کشش ها و در نتیجه انگیزه های متضاد غالب شود.

باید برای کنار زدن امیال و جاذبه های مخالف، فکری کرد و این کار تنها با ارائه بینش، میسر نیست، اگرچه ارائه بینش شرط لازم است.

گونه ها و روش های ارائه بینش

ارائه اطلاعات، گونه های متفاوتی دارد که از جمله، به دو گونه می توان اشاره کرد: یکی ارائه اطلاعات جدید که نسبت به آن ها جهل مطلق وجود دارد و دیگری تصحیح خطاهای انسان در شناخت مسائل گوناگون که به آن ها جهل مرکب دارد. خداوند با ارائه بینش درست و مستحکم از جهان هستی و آغاز و پایان آن و دادن آگاهی های بی خطا از ارزش ها و اهداف و راه درست رسیدن به آن ها و معرفی راه نادرست، در حقیقت حکمت را به انسان تعلیم می دهد که یکی از رسالت های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همین تعلیم حکمت بوده است؛ زیرا «حکمت» عقیده ای است که در صدق و راستی، محکم بوده و کذبی با آن آمیخته نیست و نفع آن نیز ضرری به دنبال ندارد. (15)

روش های ارائه بینش نیز همچون گونه های آن، متفاوتند؛ زیرا از امکانات، ابزارها و شیوه های متعددی می توان برای دادن آگاهی استفاده کرد. در این جا، برای نمونه، سه شیوه به اختصار بیان می شوند:

1. عرضه مستقیم اطلاعات و بینش ها: این شیوه، که به نمونه هایی از آن اشاره شد، از رایج ترین شیوه هاست. مفهوم «عرضه مستقیم» نیز آن است که اطلاعات و آگاهی ها به صورت آماده به وسیله فردی آگاه در جریان یک خطاب مستقیم در اختیار مخاطب قرار داده می شوند، برخلاف روش های دیگر که ممکن است به صورت غیرمستقیم یا از طریق کشف درونی صورت گیرند.

در این شیوه، اطلاعات باید در سطح فهم و درک مخاطب و با توجه به مراحل رشد او، ارائه شوند تا هدف از ارائه اطلاعات برآورده شود. همچنین مخاطب باید از حداقل اعتماد نسبت به گوینده سخن برخوردار باشد تا بتواند سخن او را قبول کند یا آن سخن چنان استحکام و اتقانی داشته باشد که حتی با صرف نظر از اعتبار گوینده، پذیرفته شود. با این دو شرط لازم است که مخاطب می تواند اطلاعات را دریافت کرده، بپذیرد و در نهایت به نتایج آن ها ملتزم شود.

2. فراهم نمودن زمینه های تفکر و تعقل: اگر بینش ها از طریق تفکر و اندیشه فرد حاصل شوند، آن ها را جوشیده از درون خود و متعلق به خویش احساس خواهد کرد و در نتیجه، درجه التزام و تعهدش به آن به مراتب، قوی تر خواهد بود. شاید همین نکته دلیل تأکیدهایی فراوان قرآن و روایات پیشوایان دین بر تفکر، تعقل و تدبّر بوده است.

در قرآن، با این که به شیوه های گوناگونی بر صدق و قابل اعتماد بودن آیات خود و صادق بودن و مورد اعتماد بودن رسول خدا تأکید کرده و همچنین در مواردی، به اقامه برهان پرداخته و از این طریق، اعتماد مخاطبان خود را جلب کرده است، با این حال، در موارد متعدد و با بیان های متفاوت، انسان را به تفکر و اندیشه فرا می خواند،

مانند این آیه شریفه : «قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی ثم تتفکروا...» (سبأ : 46)؛ من فقط به شما یک اندرز می دهم که دو دو و به تنهایی برای خدا بپا خیزید سپس ببینید که... .

ایجاد زمینه تفکر ممکن است از طریق تشویق به تفکر، ارائه موضوعات تفکر برانگیز و نیز طرح سؤال صورت گیرد که البته سؤال باید جهت دار بوده و هدایت با شیوه صحیح فکرکردن همراه باشد، نه به صورت کور و حیرت زا و اندیشه کش.

3. فراهم نمودن زمینه همنشینی با الگوها و عالمان دین : منظور از «عالمان دینی» در این جا کسانی هستند که علم خویش را با عمل همراه نموده و آراسته به فضایلند، وگرنه از مجالست و مصاحبت با عالمان بی عمل و اهل هوا در منابع دینی نهی و نکوهش شده است؛ زیرا اگرچه ممکن است در افزایش علم مؤثر باشد، اما همنشینی با چنین کسانی، که دور از فضیلت های اخلاقی اند، آفت دین و اخلاق است؛ چرا که موجب همرنگی با آنان خواهد شد، و پیشوایان ما نه تنها به مجالست با آنان توصیه نکرده اند، بلکه همنشینی با آنان را نکوهش نیز نموده اند : «مجالسة اهل الهواء منساة للایمان و محضرة للشیطان.» (16)

اما همنشینی با آن دسته از عالمان دینی که علم را با عمل همراه کرده اند، دست کم دارای دو فایده است : یکی ازدیاد علم و تقویت بینش های دینی و دیگری الگو قرارگرفتن آن ها در عمل و رنگ پذیری از آن ها، و آنچه در این بحث مدنظر است، رشد آگاهی ها و شناخت های دینی و اخلاقی در متربی است که این نتیجه عمدتاً از طریق شنیدن سخنان آن ها به دست می آید، اگرچه رفتار آن ها نیز می تواند بر آگاهی و شناخت دقیق نسبت به رفتارهای درست بیفزاید.

در روایات پیشوایان دین، ضمن تأکیدهای فراوان بر مجالست با دانشمندان، آثار و نتایجی از قبیل زیاد شدن علم، کمال عقل و پاکی نفس نیز برای آن بیان شده؛ مثلاً، آمده است : «جالس العلماء یزد علمک و یحسن ادبک و یزکو نفسک.» (17)

همچنین آمده است : «جالس العلماء یکمل عقلک و یشرف نفسک و ینتف عنک جهلک.» (18)

تأکیدهای بسیار بر ایجاد انواع ارتباط با عالمان ربّانی، از قبیل همنشینی، سؤال کردن از آن ها، نظر کردن به صورت آن ها، و بهره بردن از کلام آن ها، می تواند ناظر به هر دو فایده مجالست باشد.

سخن پایانی

چنان که گذشت، علم و آگاهی در ایجاد و رشد انگیزه ها مؤثر است، همچنین شرط لازم برای تعهد، التزام و عمل به حساب می آید. از این رو، در فرایند تعلیم و تربیت، مربی باید بخشی از فعالیت های خود و متربی خود را در جهت تقویت بینش و آگاهی او قرار دهد. اما این بدان معنا نیست که همه تربیت دینی در عرضه بینش و آگاهی خلاصه شود و از سایر فعالیت ها و اقدامات در جهت رشد عواطف و نیز خنثا کردن کشش هایی که مانع پی روی انسان از دانسته هایش می شوند، غفلت گردد، که این غفلت، غالباً تربیت دینی خلاصه شده در تعلیم را عقیم و بی نتیجه خواهد کرد؛ زیرا اثر بینش و آگاهی در رشد انگیزه اگرچه مسلم است، اما چندان نیست که بتواند با کشش ها و موانع خنثاکنده آن درافتد و آن ها را دفع کند. در نتیجه، در بسیاری از موارد، با این که بینش های درست دینی وجود دارند، اما جاذبه های منفی و متضاد با آن ها نیرومندتر بوده و مانع پی روی انسان از دانسته هایش می شود.

بدین سان، می توان به راز بی نتیجه بودن آموزش های پرحجم معارف دین در مراکز آموزشی پی برد و به این

سؤال که چرا با این همه آموزش تعلیمات دینی، این همه بی‌تعهدی و ضعف تدبیر به چشم می‌خورد، پاسخ داد. روشن است که وقتی تربیت دینی در آموزش و تعلیم صرف، منحصر گشته، از عوامل دیگر و موانع تربیت غفلت گردید، در نهایت ثمره این شیوه (به فرض آن که اصول تعلیم و تربیت درست اجرا شده باشد)، کسانی خواهند بود که صد چلچراغ دارند و بی‌راهه می‌روند؛ افرادی که انبانی از اطلاعات درباره عقاید، اخلاق، احکام و معارف با خود حمل می‌کنند، اما از آن‌ها بهره‌ای نبرده، مهارشان در دست جاذبه‌های نفسانی آن‌هاست. و این همان مثلی است که درباره عالمان بی‌عمل در قرآن کریم به کار رفته است :

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا.» (جمعه : 5)؛ مثل کسانی که (عمل به) تورات بر آنان بار شد (و بدان مکلف گردیدند) آن‌گاه آن‌را به کار نبستند همچون مثل خری است که کتاب‌هایی را بر پشت می‌کشد.

و چنان که گذشت، در آیات 14 سوره «نمل» و 175 «اعراف» نیز از کسانی یاد شده است که با داشتن یقین و علم، از روی ظلم و تکبر، دست به انکار زدند.

البته چنین نیست که همه آسیب‌های تربیت دینی ناشی از نحوه کار مربی و غفلت او از وظایف خود باشد، بلکه ممکن است با این که مربی به همه وظایف خود عمل کرده، متربی به اختیار خود، از راه هدایت دوری نموده، عناد ورزد، و این ویژگی انسان است که می‌تواند حتی برخلاف یقین به درستی یک راه، راه دیگری برگزیند. اما در این جا سخن بر سر آن است که وظیفه مربی و ابلاغ رسالت او، با تعلیم و آموزش صرف پایان نمی‌پذیرد و علاوه بر آن، تزکیه نیز باید صورت گیرد؛ چنان که قرآن کریم یکی از رسالت‌های پیامبراکرم صلی الله علیه و آله را تزکیه شمرده و حتی آن‌را بر تعلیم نیز مقدم کرده است :

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ.» (جمعه : 2)؛ اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد.

از این رو، در تربیت دینی، اگرچه تعلیم و ارائه بینش‌ها شرط لازم ایجاد رشد است، اما چشم‌پوشی از عوامل دیگر، مانند پرورش عواطف و هدایت آن‌ها، زدودن موانع تربیت دینی، الگو بودن مربی در عمل و مانند آن، می‌تواند به راحتی اثر بینش‌ها را خنثا کرده، متربی را به سوی آنچه می‌داند، جذب کند.

پی‌نوشت‌ها :

*. در ترجمه آیات این مقاله از ترجمه قرآن کریم توسط محمد مهدی فولادوند استفاده شده است.

1. میر عبدالحسین نقیب زاده، درآمدی به فلسفه، تهران، انتشارات طهوری، 1372، ص 16.

2. همو، نگاهی به فلسفه آموزش و پرورش، ص 48 و 52

3. F.E.Weinert. "Human Development : Research and Educational practice", The International Encyclopedia of Education, Vol. 5, p. 2668

4و5. اتکینسون و دیگران، زمینه روان‌شناسی، ترجمه براهنی و دیگران، تهران، رشد، 1371، ج 1، ص 152 / ص

153

Ibid .6

7. ر.ک : بي ريا و ديگران، روان شناسي رشد، قم، دفتر همکاري حوزه و دانشگاه، 1375، ج 2، ص 1124
8. ر.ک : محمدحسين طباطبايي، تفسير الميزان، ج 18، ص 259
9. محمد محمدي ري شهري، ميزان الحکمه، ج 6، ص 451، ماده «علم»
10. همان، حديث. 13340
11. عبدالواحد الآمدي التميمي، غررالحکم و درر الکلم، تحقيق مير سيدجلال الدين المحدث الارموي، دانشگاه تهران، چ دوم، 1360، حديث. 8967
12. ر.ک : امام خميني، چهل حديث، ص 336
13. ر.ک : آیات 31 و 34 و 35، يونس، 172 و 173 اعراف، 15 فاطر، 60 و 61 يس، 59 و 63 نمل که البته اين آیات نمونه کوچکي از اين موارد است.
14. محمدحسين طباطبايي، پيشين، ج 19، ص 270.
15. نهج البلاغه، خطبه 86.
- 16 و 17. محمد محمدي ري شهري، پيشين، ج 2، ص 63 / ص 61.